فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc527552170)

[ارزش بررسی دینی گزاره‌های اخلاقی 2](#_Toc527552171)

[منظر فقهی 3](#_Toc527552172)

[قانون ملازمه 3](#_Toc527552173)

[مبتنی بودن احکام اخلاق بر منبع عقل 4](#_Toc527552174)

[احکام اخلاق قبل از شریعت 4](#_Toc527552175)

[تعامل علم اخلاق با شرع 5](#_Toc527552176)

[منظرهای قابل‌بحث در روابط اجتماعی 5](#_Toc527552177)

[انظار در مدنی و اجتماعی بودن بشر 6](#_Toc527552178)

[1. مدنی بالطبع 6](#_Toc527552179)

[2. عرض لازم مستقیم 6](#_Toc527552180)

[3. عرض لازم با واسطه 6](#_Toc527552181)

[4. عرض غیر لازم 7](#_Toc527552182)

[علوم مؤثر در روابط اجتماعی 8](#_Toc527552183)

[فرق روان‌شناسی اجتماعی با جامعه‌شناسی 9](#_Toc527552184)

[روابط میان فردی 10](#_Toc527552185)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی /مقدمات (تطور دانش فقه)

# اشاره

حدود هفت مقدمه ذکر شد که آخرین مقدمه بحث فقه و اخلاق بود که به بعضی نکات جدید هم اشاره شد.

در تکمیل آنچه هفته قبل بیان کردم، نتیجه‌ای بیان می‌شود که افعال اختیاری مکلف از دو منظر در دو علم می‌تواند موردبحث قرار بگیرد:

1 – منظر اخلاقی

2 – منظر فقهی

تفاوت‌های این دو منظر بیان شد، مطلب تکمیلی که بیان شده بود، این است که؛ داوری ما در اخلاق یا مبتنی بر حکم عقل یا عقلا است و احیاناً ممکن است از حکم شرع هم استفاده بکنیم، این چیزی است که در علم اخلاق وجود دارد، وقتی گفته می‌شود که این مورد فضیلت یا رذیلت است یا اینکه این کار حسن دارد یا این کار قبح دارد، از این سه منبع می‌شود استفاده کرد، منتهی اخلاق فرا دینی، یعنی قبل از اینکه ما به دین برسیم، اگر بحث اخلاقی می‌کنیم، از منبع عقل و عقلا استفاده می‌کنیم، یعنی می‌گوییم که عقل چنین حکمی دارد یا عقلا چنین حکمی را دارند و بر اساس آن منبع می‌گوییم این مورد خوب یا بد است، این حکم اخلاقی منهای دین، با قطع‌نظر از دین صادر می‌شود، این مبتنی بر منبع عقل و عقلا است، بر آن منبع استوار است.

# ارزش بررسی دینی گزاره‌های اخلاقی

در اینجا سؤال این است که این منبع عقل و عقلا وقتی اخلاق را می‌خواهد از منظر دینی بررسی بکند، ارزش دارد یا ندارد؟ عقل مثلاً می‌گوید که دروغ بد است یا شجاعت خوب است، احکامی که عقل یا عقلا دارند که منشأ احکام اخلاقی غیردینی است - منظور اخلاقی که در فضای شریعت نیست، در فضای عام هست – به چه صورت است و در شرع با آن چه برخوردی می‌شود؟

داوری‌های اخلاقی منهای دین کاری به آخرت ندارد، همه در مدار دنیا است، در مدار دنیا به حسن و قبح داوری می‌کند، وقتی اخلاق را دینی بررسی می‌کنیم، یعنی مدار آخرت و مولویت قدسی و ماورائی در آن نیست، همین‌که دینی می‌شود، یعنی مدار مولا و آخرت هم دخیل می‌شوند، در مورد نسبت‌های این‌ها بحث‌های مفصل و پیچیده‌ای وجود دارد.

# منظر فقهی

آنچه حکم عقل قطعی است و در اخلاق آمده است، وقتی از منظر فقهی وارد آن بحث می‌شویم؛ دارای ارزش است، مثلاً عقل قطعی گفته است که ظلم بد است، عدالت خوب است و امثالهم، احکام قطعی عقل که در اخلاق قبل از اینکه وارد شرع بشود وجود دارد، این‌ها همه در یک بحث فقهی از آن استفاده می‌شود، با ضمّ قانون ملازمه در فقه ارزش پیدا می‌کند، اینکه گفتیم همه آن افعال و حتی صفات که در اخلاق بحث می‌شود، می‌شود از منظر فقهی موردبحث قرار داد، اگر سؤال بشود که داوری اخلاقی که در اخلاق منهای دین وجود دارد، آیا در دین و فقه هم وارد بشود، اعتبار پیدا می‌کند؟ می‌گوییم بله، اگر حکم عقل قطعی است، مثل حسن عدل و قبح ظلم، این حکم عقل قطعی مشمول قانون ملازمه می‌شود و قانون ملازمه مولد یک حکم فقهی می‌شود، یعنی همان حکم اخلاقی که قبل از شرع است، با قانون ملازمه در فقه می‌آید و حکم شرعی می‌شود.

داوری که گفت که این کار را انجام بده یا نده، خوب یا بد است، آن اگر حکم عقل قطعی باشد، با قانون ملازمه مولد حکم شرعی و فقهی می‌شود، درواقع حکم عقلی یکی از مقدماتی برای یک استدلال شرعی و فقهی می‌شود.

در قانون ملازمه مطلب دیگری را بیان کردیم، ما قانون ملازمه را عقلی نمی‌دانیم، قانون ملازمه را شرعی می‌دانیم، از یک جهت ما مثل اخباری‌ها هستیم، لذا قانون ملازمه را عقلی نمی‌دانیم، ازیک‌طرف هم اصولی می‌شویم، برای اینکه می‌گوییم که همین قانون ملازمه از شرع استفاده می‌شود، در آن بحث از مشهور اصولیین متأخر – از وحید بهبهانی تا بقیه اصولیین - غالباً قانون ملازمه را یک قانون عقلی می‌دانند، ما آن را عقلی نمی‌دانیم، دلیلش هم بیان کردیم.

# قانون ملازمه

اما درعین‌حال قانون ملازمه را از منظر دیگری قبول داریم، خود شرع آن را می‌پذیرد، منتهی تفصیل‌هایی که هست.

در اصل حسن و قبح اشعری نیستیم، عدلیه هستیم، اما در قانون ملازمه از لحاظ اینکه عقلی نمی‌دانیم، شبیه اخباری‌ها است، اما درعین‌حال تا آخر مثل آن‌ها فکر نمی‌کنیم، می‌گوییم که خود شرع قانون ملازمه را پذیرفته است، اگر حکم عقلی قطعی باشد، در فقه هم استفاده می‌شود، اگر حکم عقل یک حکم ظنی باشد که در اخلاق استفاده می‌شود، قبول نداریم، مثال زدیم که در اخلاق امروز در غرب می‌گویند که زن و مرد فرقی ندارند، ما این مطلب را قطعی نمی‌دانیم، لذا می‌گوییم که شرع می‌تواند آن را جابه‌جا بکند، اما اگر حکم عقلی یک مسئله قطعی بود، در این صورت شرع هم تابع است و همراهی می‌کند.

# مبتنی بودن احکام اخلاق بر منبع عقل

احکام اخلاقی مبتنی بر منبع عقل است که تقسیم به عقل قطعی و غیرقطعی می‌شود، منبع دیگر هم در اخلاق غیردینی؛ احکام عقلایی است، با تفاوتی که احکام عقلایی با عقلی دارد.

احکام عقلایی هم باید مورد تأیید شرع قرار بگیرد و آن تابع قوانین خاص خودش است، این‌طور نیست که هر چه عقلا بگویند، شارع آن را قبول بکند، باید بررسی شود که این سیره در زمان معصوم بوده یا نبوده است، اگر این حکم عقلایی به شکل سیره آمده است و در زمان معصوم بوده است، موردقبول است، اگر سیره متجدد است، باید بررسی شود که آیا راهی برای اثبات سیره‌های متجدد هست یا نیست و امثالهم.

# احکام اخلاق قبل از شریعت

عرض ما این است که احکام اخلاق قبل از شریعت یا مبتنی بر حکم عقل یا عقلا است، این دو هیچ‌کدام مطلق در فقه پذیرش نمی‌شود، اگر عقلی است، باید قطعی باشد که مشمول قانون ملازمه بشود، اگر عقلایی هم هست، به یک‌شکلی باید عقلایی بشود که در قواعد اصولی ما مقبول می‌شود، مثلاً عقلایی باشد که در عصر معصوم بوده و سیره همراه آن است، اگر هم متجدد است، با روش‌های مختلفی که در علم اصول است، به شکلی بشود آن را پذیرفت.

آنچه در اخلاق می‌آید، خواه صفات یا افعال، با یک تفاوتی که میان این دو است، می‌تواند در دایره فقه قرار بگیرد، داوری‌ها هم که در اخلاق قبل از شرع راجع به افعال و صفات است، نمی‌شود گفت که همه این‌ها به فقه ملحق می‌شوند، یعنی فقه به آن اعتماد می‌کند، همچنین نمی‌شود گفت که اصلاً فقه به آن اعتماد ندارد، فقه از یک منظر جدید شروع می‌کند، بلکه فقه هم حکم عقل و عقلا را فی‌الجمله می‌تواند بپذیرد.

مطلب دیگر این است که؛ فقه در اینجا منابع دیگری را اضافه می‌کند، یعنی سراغ آیات و روایات می‌رود، از آن‌ها هم استفاده می‌کند، استفاده حکمی می‌کند که محمولش حکمی است که استحقاق عقاب و ثواب در او هست.

# تعامل علم اخلاق با شرع

علم اخلاقی وقتی شرعی می‌شود، می‌تواند از آیات و روایات برای حسن و قبح‌های دنیایی و عقلایی و عقلی استفاده بکند، اما وقتی وارد عقاب و ثواب می‌شود، وارد فقه می‌شود.

بنابراین در احکام عقلی و عقلایی اخلاق قبل از دین، فی‌الجمله در احکام شرعی هم استفاده می‌شود و بالعکس؛ در فقه که ما از آیات و روایات و ادله نقلی استفاده می‌کنیم، اصلش این است که فقهی است و عقاب و ثواب را بیان می‌کند، لذا در فقه راجع به محمولات اخلاقی از آیات و روایات استفاده می‌شود و این ذخیره بالاتری است که آنجا نیست.

در اخلاقی که کاری به استحباب عقاب و ثواب ندارد، گاهی از آیات و روایات استفاده می‌شود، چون درآیات و روایات هم گاهی ارشاد به یک منافع و فوائد و خوبی و بدی‌هایی با قطع‌نظر از استحقاق عقاب و ثواب است که در فعل است.

اخلاق هم می‌تواند از آیات و روایات هم استفاده بکند، اما در اخلاق یک حیثی دارد، اما در فقه یک حیث دیگری دارد.

# منظرهای قابل‌بحث در روابط اجتماعی

بحث دیگر این است که؛ روابط اجتماعی که موضوع کتاب جدید فقهی است، از دو منظر می‌شود موردبحث قرار بگیرد:

1 – توصیفی

2 – هنجاری و تجویزی

## انظار در مدنی و اجتماعی بودن بشر

ذات بشر اجتماعی است، در حدی که جامعه‌شناس‌ها یا علما علم اجتماع گفته‌اند در تعریف انسان باید بگوییم که حیوان اجتماعی است، به تعبیری که در کلام علما قدیم بوده است؛ «مدنی بالطبع»، مدنی و اجتماعی بودن یا می‌گوییم فصل ممیز است یا می‌گوییم که از اعراض خاصه انسان است و از لوازم ذات انسان است.

آنی که از لوازم می‌گیریم، لازم را طبیعی و فطری و اولاً و بالذات می‌دانیم یا تابعی از یک لازم دیگر می‌دانیم، در اینجا نظریات متفاوت است.

مدنی و اجتماعی بودن انسان یک اصل خیلی ریشه‌دار است، اصل اینکه انسان مدنی و اجتماعی است، همه قبول دارند و واضح است، منتهی در اینکه این مدنیّت و اجتماعی بودن انسان در چه حدی هست، در اینجا آرائی وجود دارد:

### 1. مدنی بالطبع

یک رأی این است که اصلاً این مدنیّت، اجتماعی بودن فصل ممیز انسان است.

### 2. عرض لازم مستقیم

یک درجه پایین‌تر این است که این فصل نیست، از اعراض خاصه انسان است و عرض لازم و ذاتی و مستقیم ذات انسان است، ذات انسان به‌گونه‌ای است که مستقیم عرض اجتماعی بودن را تولید می‌کند، همراه خودش به‌صورت ملازم و دائمی دارد.

### 3. عرض لازم با واسطه

نظریه سوم این است که این عرض؛ ذاتی و دائمی است، اما باواسطه یک عرض دیگر ذاتی و دائمی است، مثلاً ضاحک است، برای اینکه متعجب است، متعجب بودن عرض مستقیم است، اما ضاحک بودن با واسطه عرض انسان می‌شود.

اجتماعی بودن در نظر دوم می‌گوید که عرض مستقیم است، نظر سوم می‌گوید که عرض ذاتی ملازم اما با یک واسطه است، مثلاً چون انسان نیاز دارد، پس او را اجتماعی می‌کند.

اولی را مدنی بالطبع می‌گوید، خیلی وقت‌های مقصودشان همان است، اما سومی را مدنی بالتتبع یا بالتسخیر و امثالهم می‌گویند، آن حسی دارد که می‌خواهد از دیگری استفاده بکند، نیاز به دیگری و حس نیازی که دارد، او را به سمت اجتماعی شدن می‌برد که مقداری از فرمایش علامه طباطبایی به سومی شبیه است.

### 4. عرض غیر لازم

نظر چهارم این است که یک عرض لازمی نبوده، بلکه بر اساس یک نیازهای ثانوی در وادی اجتماعی بودن افتاده است و الّا عرض لازم نیست، سوم و چهارم تقریرهای متعددی دارد.

بنابراین اجتماعی بودن بشر یک امر مورد اتفاق است، منتهی از نظر اول شروع می‌شود تا نظریه چهارم ادامه دارد.

نظر اول می‌گوید که این فصل ممیز است، نظر دوم می‌گوید که عرض لازم بلا واسطه است، نظر سوم می‌گوید عرض لازم است، اما با یک واسطه‌ای، همه این‌ها طبیعی است، نظر چهارم می‌گوید این عرضی است که به خاطر یک الزامات ثانوی در انسان پیدا شده است، نظریه علامه طباطبایی هم میان نظر سوم و چهارم قابل تفصیل است.

اگر بچه‌ای باشد که هیچ ارتباط اجتماعی نداشته باشد، البته قبل از به دنیا آمدن بچه، یک نوع ارتباط اجتماعی با مادر دارد، اگر این مورد را کنار بگذاریم، بچه‌ای به دنیا بیاید و هیچ ارتباط اجتماعی نداشته باشد، این انسان به آن معنا نیست.

اولین چیز این است که اگر اجتماعی نباشد، دیگر نطقی نیست، نطق در اجتماعی بودن پیدا می‌شود.

جداسازی مطلق از اجتماع اگر باشد، دیگر به آن فرد انسان نمی‌گویند، بالقوه انسان است، اما بالفعل انسان نیست.

درهرصورت اجتماعی بودن برای بشر متعارف یک واقعیت مهم و ریشه‌دار است، رشد و تعالی انسان‌ها در جامعه است، این یک واقعیت است و هیچ‌کس انکار نمی‌کند.

روابط اجتماعی که این‌قدر مهم است و مایه رشد و تعالی انسان‌ها است، هر یک از بحث‌های فلسفی را بگوییم، مهم نیست، همه این‌ها کنار بگذاریم.

اینکه همه قبول دارند و همه می‌پذیرند که یک عامل مهم رشد و تعالی بشر در دادوستدها و روابط اجتماعی است، در این تردیدی نیست و پیشرفت و ترقی انسان در روابط اجتماعی است.

دو گونه می‌شود راجع به روابط اجتماعی بحث کرد:

1 – بحث توصیفی

2 – تجویزی

یک بحث نظری که این روابط اجتماعی چطور هست و در انسان‌ها چطور اثر می‌گذارد که بحث توصیفی است، ما نمی‌خواهیم توصیه بکنیم، بلکه می‌خواهیم تحلیل بکنیم و بشناسیم.

بحث دیگر هنجاری و تجویزی است، اینکه بگوییم روابط باید به این صورت باشد و این‌طور اجرا بشود.

طبعاً بحث هنجاری مبتنی بر نوعی بحث توصیفی است، بر اساس آنچه در فلسفه اخلاق بیان شده است.

در بحث توصیفی؛ دانش‌های متعدد در علوم انسانی راجع به این روابط بحث می‌کنند، محل بحث نیست، اما اشاره‌ای می‌کنیم.

# علوم مؤثر در روابط اجتماعی

علوم متعدد راجع به تحلیل این روابط اجتماعی وجود دارد، روابط اجتماعی چیست و چه آثاری دارد و چگونه پیدا می‌شود و امثالهم، در منظر و بخش اول چند علم خیلی مؤثر است:

1 – فلسفه که تا حدی به مسائل روابط اجتماعی و تحلیلش می‌پردازند.

2 –علوم انسانی که به‌تفصیل درباره این روابط اجتماعی سخن می‌گوید: یکی از آن‌ها جامعه‌شناسی است، کل علوم انسانی از یک منظر عام به‌گونه‌ای با روابط اجتماعی انسان ارتباط پیدا می‌کند.

4. علوم اجتماعی که شامل جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و امثالهم است، در مرتبه دوم و کمی خاص‌تر است، در مرتبه سوم جامعه‌شناسی به طور خاص‌تر به این روابط اجتماعی می‌پردازد که به طور مثال این روابط اجتماعی چیست؟ چگونه شکل می‌گیرد؟ چه تأثیری در زندگی بشر دارد؟ و امثالهم، به طور اخص روانشناسی اجتماعی است که در مرتبه ریزتر و دقیق‌تر به این مبحث می‌پردازند.

در روان‌شناسی اجتماعی به این پرداخته می‌شود که؛ روابطی که یک فرد با دیگران دارد، این چه بازتاب‌هایی در عالم درون او دارد، روان آدمی تحت تأثیر پدیده‌ها و روابط اجتماعی چه تطورات و تحولاتی در او رخ می‌دهد، چه ویژگی‌هایی دارد.

مطالبی که بیان شد عبارت‌اند از:

1 – اجتماعی بودن جایگاه مهمی در زندگی بشر دارد.

2 – روابط اجتماعی در بسیاری از علوم، از قبیل فلسفه و علوم اجتماعی و انسانی و امثالهم موردبحث قرار می‌گیرد.

3 – روابط اجتماعی خاص‌تر در علوم انسانی موردتوجه قرار می‌گیرد.

4 – در علوم اجتماعی به معنای خاص که بخشی از علوم انسانی است، توجه بیشتری به آن می‌شود.

5 – در جامعه‌شناسی و علوم ارتباطات و علوم اجتماعی موردبحث قرار می‌گیرد.

6 – در روان‌شناسی اجتماعی و علوم ارتباطات راجع به این بحث بیشتری می‌شود.

روابط اجتماعی درواقع یک رگه‌ای در بسیاری از علوم دارد، منتهی در روان‌شناسی اجتماعی یک توجه خاصی به آن می‌شود، همان‌طور در ارتباطات هم همین‌طور است.

در دو علم بعد از جامعه‌شناسی، روابط اجتماعی خیلی بحث می‌شود، فعلاً از منظر تحلیل است.

## فرق روان‌شناسی اجتماعی با جامعه‌شناسی

فرق روان‌شناسی اجتماعی با جامعه‌شناسی این‌طور بیان شده که در روان‌شناسی اجتماعی بیشتر فرد محور است، می‌گوید که روان این فرد را می‌خواهیم بشناسیم، یکی از عوامل مؤثرش، عوامل اجتماعی است، یک شاخه روان‌شناسی موردتوجه بیشتر قرار می‌گیرد.

در روان‌شناسی اجتماعی؛ روان‌شناسی داریم، منتهی روانی که می‌خواهیم بدانیم چگونه از دیگران چیزی می‌گیرد و چه دادوستدی با دیگران دارد و چه بازتاب‌هایی در وجود او دارد.

درحالی‌که در جامعه‌شناسی، جامعه به‌عنوان عام و مطلق موردتوجه قرار می‌گیرد، نهادهای اجتماعی، تطوراتی که دارند و امثالهم.

روان‌شناسی اجتماعی یک روان‌شناسی است، یعنی روان شخص را می‌خواهد بشناسد، منتهی این روان او درگرو دیگران است، در ارتباط با دیگران بخش زیادی از وجودش شکل می‌گیرد، آن‌ها را می‌خواهد مشخص بکند.

در روان‌شناسی اجتماعی یک فصل مهمی به نام روابط میان فردی شکل گرفته است، رابطه‌ای که میان من و شما، من و او برقرار می‌شود، این چطور برقرار می‌شود؟ چه تأثیری در من می‌گذارد؟ چه تأثیری در روان دیگری می‌گذارد؟

# روابط میان فردی

روابط میان فردی، روابط اجتماعی چیزی است که به طور خاص در این علم بحث می‌شود، لذا به‌گونه‌ای در بحث فقه روابط اجتماعی ما یک تعاملی با روان‌شناسی اجتماعی خواهیم داشت، مطالعه کتبی که در حوزه روان‌شناسی اجتماعی است و بخصوص بخش‌ها و فصل‌هایی روابط میان فردی را بحث می‌کند، می‌تواند در این بحث‌ها مؤثر باشد.

مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی به نحوی می‌تواند در این بحث‌ها ارتباط داشته باشد، عملاً داشتن یک سری کتبی که در حوزه روان‌شناسی اجتماعی، ارتباطات و جامعه‌شناسی باشد، برای بحث‌های فقه روابط میان فردی و اجتماعی مؤثر است.